

دودها وسایه‌ها



محمود جعفری ترخانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نقد روان‌شناختی
مجموعه داستان
«سایه در تاریکی»
اثر نجیبه ایوبی

چکیده

مجموعه داستان «سایه در تاریکی»، اثر نجیبه ایوبی، دربرگیرنده چهارده داستان کوتاه است. هدف اساسی این نوشتار تبیین روانکاوانه این داستان‌ها است. از آن جایی که نقد ادبی روانکاوانه به‌ویژه مطابق نظریه مازلو در افغانستان روی هیچ اثری انجام نشده است، در این نوشتار سعی شده داستان‌های نجیبه ایوبی در چارچوب نظریه مازلو (نیازهای اولیه انسان) بررسی شوند و به سؤال‌های ذیل پاسخ ارائه شود: چه عواملی در اعمال شخصیت‌های داستان دخالت داشته‌اند، کدام علت‌ها سبب خلق این اثر شده‌اند و زنان در افغانستان جغرافیای داستانی، از چه نیازهایی بی‌بهره‌اند؟

کلیدواژه‌ها: مازلو، نیازهای اولیه، سایه در تاریکی

مقدمه

مجموعه داستان «سایه در تاریکی» جدا از دو داستان «دود» و «و دیگر هیچ برنگشت»، بقیه داستان‌ها در پیوستگی و انسجام معنایی ویژه‌ای قرار دارند. از آن جایی که سعی نویسنده بر نشان دادن واکنش ذهنی خودش به عنوان عضو یک جامعه، بوده است، این نوشتار نیز تلاش می‌ورزد تا ذهن آفرینشگر را از میان داستان‌هایش بازخوانی کند. خوانش این اثر با رویکرد روان‌شناسانه از آن جهت ضروری است که این نوع خوانش کم‌تر در جامعه ادبی ما اتفاق افتاده و از سوی دیگر، بدفهمی از نقد روان‌شناسانه باعث شده است تا تعدادی از منتقدان ادبی با نگاه بدبینانه نسبت به آن برخورد کرده، آن را نقد یکسویه‌گرا تلقی کنند؛ نقدی که بر تفسیر متن تنها از طریق امیال جنسی تأکید می‌کند. از جانی هم، نگارنده باورمند است که هر اثر ادبی خوانش خاص خود را می‌طلبد. «سایه در تاریکی» نیز یکی از آثار است که باید از زاویه جداگانه و مشخصی مورد تحلیل و یا توصیف و نقد قرار گیرد. اگرچند نثر و طرح داستان‌ها در این مجموعه، آن قدر پیچیده نیست که خواننده را در حیرت و سرگردانی دچار کند، اما تحلیل دقیق ارتباط اجزای داستان، علل حوادث و موجبات آن در افعال شخصیت‌ها، ما را مجاب می‌کند که نگاه روانکاوانه‌ای نسبت به آن داشته باشیم.

مراحل تحول و تکامل نقد روان‌شناسانه

نقد روان‌شناسانه اثر به معنای امروزی آن، در اوایل قرن بیست و وجود آمد و تاکنون سه مرحله عمده تحول را طی کرده است: مرحله نخست؛ مرحله زایش نقد روان‌شناسی خواننده می‌شود که با نظریه تحلیل‌گری روان شخصیت توسط «ویلهلم وونت» آلمانی آغاز شد و سپس به وسیله «فروید» توسعه و گسترش یافت.

مرحله دوم؛ اوج نظریه رفتارگرایی است. این نظریه که توسط «اسکینر» به شکوفایی رسید، معتقد است که میان انسان و حیوان شباهت‌های ذاتی فراوانی وجود دارد. بر اساس این نظریه، انسان انعطاف‌پذیر، سازگار و قربانی تقدیر است.

مرحله سوم؛ شکوفایی نظریه انسان‌گرایی است. این نظریه، بر آن است که انسان ذاتاً خوب و شایسته است و اگر در محیط سالم تربیت شود، مسیر خیر و فلاح را می‌پیماید و اگر در محیط ناسالم زیست کند، در جاده شر قرار گرفته طرارت پیشه می‌کند.

«آبراهام هارولد مازلو» تأثیر محیط بر شخصیت را عنصر اساسی در شکوفایی استعدادهای بالقوه انسان می‌داند و بر خلاف «فروید» بر این نظر تأکید می‌کند که انسان ذاتاً شرور و شیطانی نیست. اگر زمینه‌های لازم برای رفع نیازهای او در جامعه فراهم شود، می‌تواند در جهت خیر قدم بردارد و به اوج کمال انسانی برسد. به نظر «مازلو» انسان دارای یک سلسله نیازهایی است که رفتار او را هدایت می‌کنند. این نیازهای ذاتی انسان‌اند و با انسان به وجود می‌آیند و هرگز کسب‌شدنی نیستند. لیکن رفتار انسان برای ارضای نیازهای او، جنبه اکتسابی دارد و بر اثر عوامل محیطی ممکن است تفاوت‌هایی را بپذیرد و شخصیت‌های متفاوتی را در انسان‌ها خلق کند.

نظریه نیازهای مازلو

نخستین بار نظریه نیازهای مازلو در سال ۱۹۴۰م مطرح شد. سپس گروهی از روان‌شناسان به بسط و توسعه آن پرداختند (آپالاجی، امامی، ۱۳۸۹: ۴۲). مازلو معتقد است که انسان ذاتاً دارای یک سلسله نیازها است. این نیازها رفتارهای او را شکل می‌دهند و آن را در مسیر مطلوب هدایت می‌کنند. نیازها از نقطه صفر شروع شده و به تدریج مراحل تکامل خود را طی می‌کنند. به باور «مازلو» انسان دارای پنج نوع نیاز است (شهرامی، ۱۳۸۹: ۴۴).

نخستین نوع نیازهای انسان، نیاز فیزیولوژیکی آن است؛ مثل نیاز به غذا، آب، هوا، خواب، جنس مخالف و هرچه باعث بقای نیروی انسانی به شمار می‌روند؛ چرا که اگر این نیازها برآورده نشوند، انسان مقهور آن قرار می‌گیرد و توان پاسخ‌دهی به نیازهای دیگر نیز از او گرفته می‌شود. ما این نیازها را در جای‌جای کتاب «سایه در تاریکی» می‌بینیم. داستان «آدم‌فروش» یکی از نمونه‌های بارز آن به شمار می‌رود. در این داستان پدر صغورا، به دلیل تنگ‌دستی او را به مرد ۲۶ ساله دیوانه‌ای می‌فروشد.

«آصف اولین بار بود که این همه پول، آن هم نوت‌هایی به این درشتی را به دست پدر می‌دید. یکی از پنجصدی‌ها به دست آصف

قرار گرفت. در زندگی آصف، کم‌تر واقع شده بود که پول‌هایی به این درشتی را لمس کرده باشد.» (ایوبی، ۱۳۹۱: ۲۳).

دومین نوع نیاز انسان، نیاز به ایمنی است؛ مانند نیاز به امنیت، نظم، ثبات، یقین و پیش‌بینی‌پذیری در محیط. هر یک از این نیازها، در افراد به گونه متفاوت دیده می‌شود؛ چرا که افراد تحت شرایط خانوادگی و اجتماعی مختلفی رشد و پرورش می‌یابد. نوع نظام زیست‌محیطی بر پرورش اشخاص تأثیرگذار است. افرادی که در خانواده سنتی و پدربزرگ‌سالار رشد یافته باشند، طبعاً در کلان‌سالی با بحران‌های گوناگون ناامنی روبه‌رو خواهند شد و ثبات و شخصیت خود را از دست خواهند داد و در نتیجه نخواهند توانست مسئولیت‌های کلانی را بر دوش گیرند. ناچار به کج‌روی‌های دیگر پناه خواهند برد. سکینه در داستان «از سکینه تا ماتو» مثال خوبی برای این ناامنی به حساب می‌آید. «سکینه» به خاطر حمل غیرمشروع، از ترس برخورد خشونت‌آمیز پدر و مادر از خانه فرار می‌کند:

«در نگاه اول، طفلی بیش به نظر نمی‌آمد، اما از نگاه‌های ترسنده‌اش که مردم می‌خواست با هیچ‌نگاهی تلافی نکند و با مقابل شدن با هر‌نگاهی، زود به زمین نگاه می‌کرد، آدم می‌توانست حدس‌های دیگری هم درباره‌اش بزند.» (ایوبی، ۱۳۹۱: ۲۷).

اما پدر و مادر سکینه می‌ترسند که مبدا رسوای قوم شوند و به تعبیری، مورد سرزنش جامعه سنتی قرار بگیرند که بر ارزش‌های کلاسیک تکیه دارند. «بیچاره مرد دهاتی که نمی‌دانست نتیجه معاینات دخترش تشت رسوایی اوست که از نام می‌افتد.» (ایوبی، ۱۳۹۱: ۲۸).

سومین نیازی که «مازلو» به آن تأکید می‌تعلق است. منظور از آن روابط مهرآمیز با خانواده است. این نیاز، اگر مورد توجه قرار گیرد و بدان زمینه‌های سازندگی را در روابط فرد با خانواده و اگر مورد اغفال و بی‌توجهی واقع شود، آثار مخرب دارد. چنان‌چه این موضوع را در جامعه خود به نبود مهر خانوادگی و اجتماعی سبب شکاف موجب انفعال گروه‌های اجتماعی شده است. داستان «بغض خاموش» بهترین نمونه است. به نام «عزیزاحمد» دل بسته است، بر خلاف به بجه شخص متولی به نام «قولی بای» نام می‌شود و در روز عروسی دست به خودکشی می‌زند. «عزیزاحمد» نیز که عاشق «آسمانه» است، وقتی به آرزویش نمی‌رسد، خودکشی می‌کند و

جنازه هردو از یک شفاخانه بیرون برده می‌شود. این داستان نشان می‌دهد که محبت یکی از نیازهای اساسی آدمی است که اگر به آن نرسد و کنترل نشود، ممکن است باعث تباه شدن آدمی شود.

چهارمین نیاز مورد نظر «مازلو» نیاز به حرمت و عزت نفس است؛ مانند احترام به خود، دریافت احترام، تأیید، تصدیق و توجه از سوی دیگران؛ به عبارت دیگر میل به خویش و عزت‌پروری انسان، چهارمین نیاز آدمی را تشکیل می‌دهد. این نیاز از آن جهت برای آدمی مایه حیات تلقی می‌شود که منبع شخصیت، شهامت، غیرت و مسئولیت‌پذیری او می‌شود. انسان‌هایی که فاقد این نوع نیاز بوده‌اند، معمولاً در گرداب حوادث افتاده‌اند و با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده‌اند. شخصیت اصلی در داستان دختری به نام «یافته» است. «یافته» نزد مادراندرش بزرگ می‌شود. لباس کهنه به تن می‌کند. صورتش خراشیده است و وضعیت نامرتبی دارد. با بکس تکه‌پاره‌ای به مکتب می‌رود. همین وضع سبب می‌شود تا هم‌صنفی‌هایش به او بخندند و او را دیوانه خطاب کنند و مورد آزار و اذیت قرار دهند. «یافته» پس از این وضعیت مکتب را ترک می‌کند. به خانه هم نمی‌رود. شب‌ها زیر پل می‌خوابد. اندک‌اندک نام او فراموش می‌شود. راوی بعد از چند سال در روزنامه‌ای می‌خواند: «زنی به نام «یافته» که افغان بوده و ۳۳ سال عمر دارد به جرم قاچاق مواد مخدر در زندان اعدام شد.» (ایوبی، ۱۳۹۱: ۳۲).

شخصیت اصلی در داستان دختری به نام «یافته» است. «یافته» نزد مادراندرش بزرگ می‌شود. لباس کهنه به تن می‌کند. صورتش خراشیده است و وضعیت نامرتبی دارد. با بکس تکه‌پاره‌ای به مکتب می‌رود. همین وضع سبب می‌شود تا هم‌صنفی‌هایش به او بخندند و او را دیوانه خطاب کنند و مورد آزار و اذیت قرار دهند. «یافته» پس از این وضعیت مکتب را ترک می‌کند. به خانه هم نمی‌رود.



نتیجه‌گیری

کتاب «سایه در تاریکی» مجموعه داستان اجتماعی است که به جز داستان‌های «دود» و «دیگر برنگشت» قهرمان سایر داستان‌ها را زن تشکیل می‌دهد. نویسنده که خود از تبار بانوان است، سعی کرده است تا به عنوان یک نویسنده زن، مشکلات و نگرانی زنان افغانستان را در این مجموعه بازتاب دهد. ازدواج اجباری، خودسوزی، تن‌فروشی، تکدی‌گری، بی‌اعتمادی، تجاوز، فقر، خرافه‌گرایی، پدرسالاری، ترس، حاشیه‌نشینی، ننگ و خودکشی، از عمده‌ترین موضوعات این مجموعه داستان است. نویسنده در تمام داستان‌ها کوشیده است تا دغدغه اصلی خود را که ناشی از واقعیت‌های موجود جامعه است، در قالب داستان نمایش دهد. او در این گزارش گاه به عوامل درونی و روانی آن نیز اشاره کرده است که مهم‌ترین آن، عوامل پنج‌گانه‌ای است که «مازلو» از آن‌ها سخن گفته است. به باور «مازلو» انسان با پنج نیاز خلق شده است و زندگی می‌کند. اگر هریک از این پنج نیاز برآورده نشود، آدمی دچار اعوجاج روانی شده از مسیر اصلی تکامل دور می‌افتد. در این مجموعه داستان دیدیم که هریک از حوادث داستانی معلول فقدان یکی از این نیازها بوده است. بدین ترتیب باید گفت؛ آن‌چه باعث خلق این اثر شده است، برداشت‌ها و دردهای نویسنده از روزگار است.

منابع

آپالچی، بازنگری هرم نیازهای مازلو، مترجم نسرین امامی‌زاده، مجله شادکامی و موفقیت، س ۷، ش ۸۳، دی ماه ۱۳۸۹.
ایوبی، نجیبه، سایه در تاریکی، کابل: نشر زریاب، ۱۳۹۱.
شهرامی، محمدباقر، نقد روان‌شناسانه لاک صورتی جلال آل‌احمد، کتاب ماه ادبیات، شماره ۴۴، آذر ۱۳۸۹.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

«موهای تقریباً بلندش که از شانه‌ها پایین‌تر افتاده بود، خیلی نامرتب و شانه‌زده بود. حتا خیلی چرکین و کثیف بود. پیراهن فراشوت سیاه‌رنگ و رورفته‌اش باز هم دیدنی بود. این پیراهن هم گویی به تن او دوخته نشده بود. صورت «یافته» همیشه آثار دو سه زخم و خراشیدگی را در خود داشت و فکر می‌شد کسی با ناخن آن را خراشیده است. یخن پیراهنش هیچ وقت دکمه نداشت. همین‌ها باعث می‌شد که «یافته» روزهای شنبه را به مکتب نیاید... یافته به نام یافته دیوانه مشهور مکتب شد... از آن روز به بعد یافته کم‌تر به مکتب می‌رفت... بعد به فکرش رسید که مادراندرش به فرزندان خودش خیلی مهربان است و به آن‌ها بیشتر می‌رسد. موقع تقسیم غذا، کوشش می‌کند همه چیزهای خوب را به فرزندان خودش بخوراند و میوه‌ها را هم به آن‌ها بدهد.» (ایوبی، ۱۳۹۱: ۵۶).

بدین ترتیب می‌بینیم که «یافته» از سوی مادراندرش مورد بی‌مهری و حقارت قرار می‌گیرد. هم صنفی‌هایش او را اذیت می‌کنند. دیوانه‌اش می‌خوانند. او ناچار مکتب را ترک می‌کند و به قاچاق مواد مخدر روی می‌آورد.

پنجمین و آخرین نیاز انسان، نیاز به خودشکوفایی است؛ مانند به فعلیت رساندن استعدادهای بالقوه. خودشکوفایی از مهم‌ترین نیازهای بشری است و از جانبی، به سختی هم به دست می‌آید؛ زیرا خودشکوفایی از عوامل متعدد محیطی متأثر می‌شود. به عنوان مثال کسی که لقمه نانی برای شب خود ندارد، چگونه می‌تواند استعداد هنری و ادبی‌اش را شکوفا ساخته به فعلیت برساند؟ و یا کسی که در جامعه دانش‌ستیز رشد کرده، چگونه می‌تواند از دانش روز بهره‌جسته دست به ابتکار و خلاقیت بزند؟ نمونه آن داستان «گدا» است. «گدا» داستان خانم معمولی است که به دلیل تنگی روزگار، به تکدی‌گری روی می‌آورد. راوی که صدای او را می‌شنود به فکر فرو می‌رود که صاحب این صدا را بشناسد. تلاش می‌کند تا بفهمد این زن گدا، که صدای آشنایی دارد، کیست؟ زن وقتی متوجه می‌شود، منطقه خود را ترک می‌کند، تا این‌که روزی در موتر، راوی صورت زن گدا را می‌بیند و او را می‌شناسد.

«تورپیکي جان! یکی از معلمان خوب مکتب ما بود. به دستانش نگاه کردم، آه خداوندا! این دست‌هایی را که یک سال و چند ماه قبل از خود می‌پرسیدم که در کجا دیده‌ام، بارها در زمان مکتب، هنگام امضا کردن طریق تعلیم بالای میز مکتب دیده بودم.» (ایوبی، ۱۳۹۱: ۱۰۵).